

حرف هایمان را با مکتب مزینیم



ماهنامه میاسع، فرهنگ و اجتماع انجمن اعلام دانشجویان

شماره ۷۴ / مهرماه ۱۴۰۰



مکان یابی امید

صفحه ۱۱

خوبشستن شناسی

صفحه ۹

مازندایم

صفحه ۴



«ما حرف‌های خود را با مکتب می‌زنیم» این یکی از شعارهاییست که سال‌ها در مکتب استفاده می‌شد. حقیقت این است که در این سال‌ها که امیدها سرد شده و فعالیت‌های جمعی رو به خاموشی گذاشته، نشر منظم نشریه‌ای مانند مکتب که کاملاً داوطلبانه اداره می‌شود و بودجه مشخص و کاملی هم ندارد، بسیار دشوار است. مکتب در طول این ۷۴ شماره، نویسندگان، طراحان و در یک کلمه مولفان کار درستی را پرورانیده، کسانی که امروز در مطبوعات و مجموعه‌های مطرح کشور قلم می‌زنند و یا طراحی نامدار و صاحب سبک در امور بصری شدند؛ این امر دل‌های ما را برای ادامه‌ی پر قدرت مسیر مکتب آرام می‌کند. مکتب جایست برای خطا کردن و رشد کردن. مکتب قرار نیست ایده‌آل باشد اما قرار است انسان‌هایی را به ایده‌آل خودشان نزدیک کند. در روزهایی که اقبال به رسانه‌های مکتوب کاهش یافته و بسیاری عطای آن را به لقا آن ترجیح داده‌اند تیم مکتب به خوبی اهمیت این شاخه از رسانه و مطبوعات را درک کرده و از فواید بسیار آن در جهت اعتلای اندیشه در میان دانشجویان آگاه است، به همین سبب تیم مکتب در تلاش است تا همواره عملکرد خود را بهبود ببخشد و ارتباط دانشجویان با نشریات مکتوب را گسترش دهد.

هرساله در دانشگاه فردوسی مشهد جشنواره‌ای جهت ارزیابی نشریات دانشگاه برگزار می‌شود که در آخرین دوره‌ی آن ماهنامه‌ی مکتب به صاحب امتیازی انجمن اسلامی با اقتدار بسیار، موفق به کسب بیشترین عنوان جوایز شد و توانست ۱۷ عنوان رنگارنگ را در زمینه‌های متفاوت بدست آورد. در این شماره تعدادی از متن‌هایی که موفق به کسب جایزه شدند، جهت آشنایی بیشتر خوانندگان جدید مکتب باز نشر می‌شوند.





۶ نوشتاری در شرح علت وخامت حال این روزها

ما «نامیدیم» دیگر خبری از شور و اشتیاق به اتفاقات زندگی‌هایمان نیست. با ناامیدی از خواب بیدار می‌شویم، ناامیدانه غذا می‌خوریم، با بی‌حوصلگی به کلاس‌ها می‌رویم، ناامیدیم و به ساعت خیره می‌شویم. تنها کور سوی امیدمان در کلاس، تمام شدن زمانش و فرار از زیر دست اساتید است. یک ربع قبل از تمام شدن، امیدوارانه «خسته نباشید»‌هایمان را روانه استاد می‌کنیم. ناامیدیم و به جای تلاش، به خوش‌گذرانی فکر می‌کنیم. ناامیدیم و از کار علمی و تحقیقاتی فرار می‌کنیم. ناامیدانه درس می‌خوانیم تا پاس کنیم و یا نمره خوبی بگیریم. برای «apply» کردن و «fund» گرفتن. ما ناامیدیم. امیدی هم اگر باشد، خارج از این مرزهاست. امید اگر باشد، برای رها کردن و رفتن است. امیدی به بهتر شدن اوضاع جامعه نداریم. ناامیدانه به اصلاح فکر می‌کنیم و عصبانی می‌شویم. با عصبانیت فریاد می‌زنیم و گاه بعد از گرفتن صدایمان، بغض می‌کنیم. چون راه اصلاح را بلد نیستیم، به بن بست می‌رسیم. حاضر نیستیم صحبت مخالفان را بشنویم. با کسانی که مثل ما فکر نمی‌کنند حرفی نداریم؛ حرفی هم اگر باشد، چیزی جز بحث‌های بی‌فایده سیاسی و «فریاد» نیست.

فکر می‌کنیم برای درست شدن وضعیت، باید به خیابان‌ها بریزیم و بشکنیم و شعار دهیم و خراب کنیم، یا محتوای اعتراضی پست کنیم و آهنگ «هیچکس» را با منظره‌ای غمناک استوری کنیم که «یه روز خوب میاد، که ما همو نکشیم...»

ما بلد نیستیم اعتراض کنیم. بلد نیستیم مطالباتمان را درست بیان کنیم، حتی بلد نیستیم با هم حرف بزنیم. تفاوتی ندارد که در مقابلمان پدر و مادر، دوست و استاد باشد یا حکومت. ما نه می‌توانیم حرف‌های دیگران را بشنویم و بفهمیم، نه می‌توانیم جوری حرف بزنیم که دیگری بفهمد. این است که ناراضی و عصبانی از یکدیگر می‌رنجیم و این ابتدای ویرانی است.

صبح و شب درگیر مرز بندی و جبهه‌گیری هستیم. آدم‌ها یا با ما هستند و طرف حق، و یا باطل‌اند و علیه ما. یا مثل ما درست

فکر می‌کنند، یا باید تفکرشان را تغییر دهند تا درست شود. لحظه‌ای شک نمی‌کنیم که شاید تفکر دیگری غیر از ما درست باشد. یا آدم‌ها و تفکرات هم می‌توانند حق باشند و هم باطل. در یک موضوع مشخص، قسمتی را درست بگویند و قسمتی دیگری را اشتباه. با استناد به عبارت معروفی که تصور می‌کنیم حدیث است (اما نیست)، همیشه خود را در کربلا می‌بینیم و هر آن کسی را که مخالف باشد، در لباس شمر. خود علی پندار شده‌ایم. برای خودمان عمار و ابوذر پیدا می‌کنیم و هر شخص و اتفاقی را به ماجراهای تاریخ اسلام مرتبط می‌کنیم. مخالفان داخلی مان، همان منافقین زمان پیامبرند و شهدای زمانمان هم همگی معصوم و بالا رتبه.

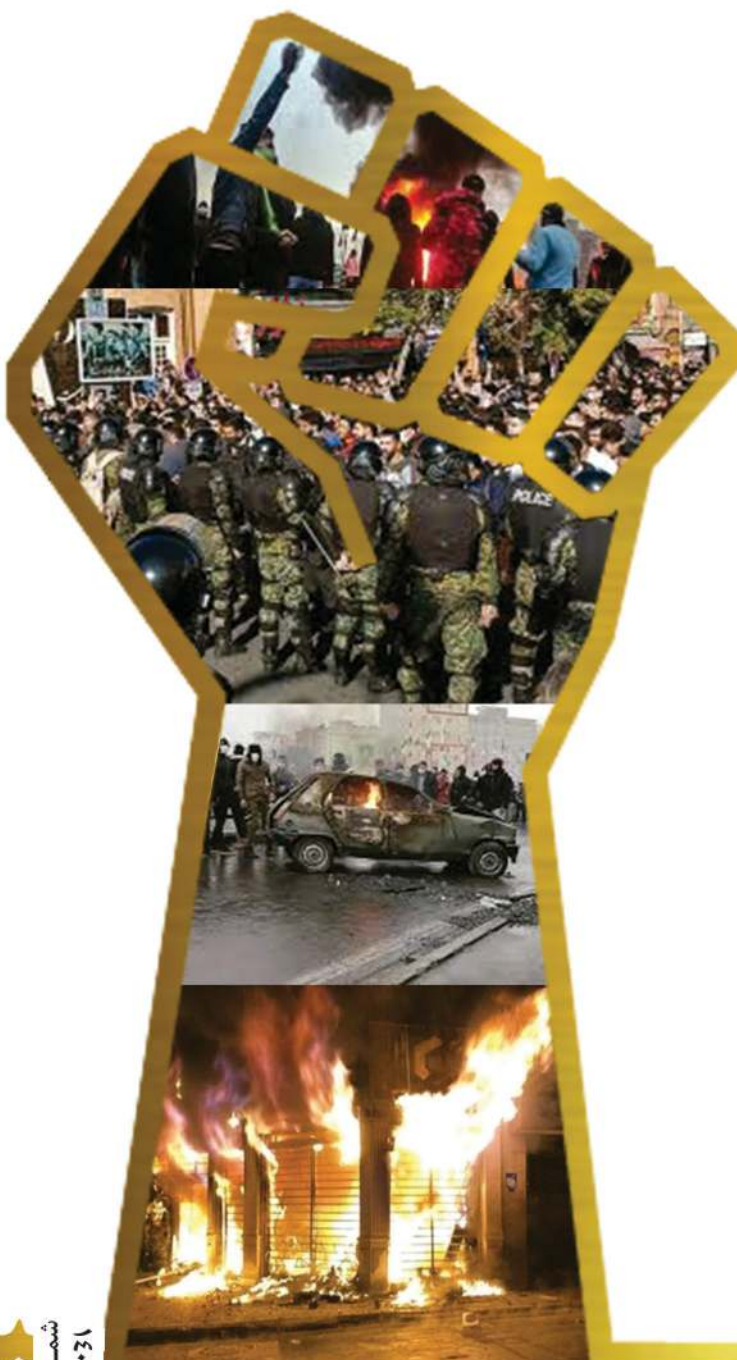
در این روزها، چندین مرتبه در کانال‌های تلگرامی خواندم که نوشته‌اند، «اگر برای «سلیمانی» عزاداری، از این کانال برو، من برای تو نمی‌نویسم» یا برعکس آن را نوشته‌اند. مدت‌هاست که نوشته‌ها و رفتارهای غیر انسانی در دوگانه باحجاب و بی‌حجاب شدیدتر شده و خیلی‌ها با همین مرز بندی احمقانه از هم متنفر می‌شوند. ما هر روز دنبال جدا کردن و غربال دیگرانیم. بدون گفت‌وگو و بدون ذره‌ای درک متقابل. با شنیدن خبر حضور سفیر انگلیس در تظاهرات دانشجویان تهرانی، تظاهراتی که ناامیدی را بیشتر و بیشتر می‌کند، ناخودآگاه به یاد شروع سقوط سوریه افتادم. قبل از ظهور داعش، در جریان اعتراضات و شورش‌های داخلی سوریه، تظاهراتی به نام «لا للحوار» برگزار شد؛ تظاهراتی که سفرای آمریکا و فرانسه هم در آن شرکت کردند، درست مشابه حضور سفیر انگلیس در تظاهرات اعتراضی دانشجویان تهران. اما شاید نام این راهپیمایی، دلیل اصلی ویرانی سوریه را فاش می‌کند.

«لا للحوار» یعنی «نه به گفت‌وگو». بسته شدن راه گفت‌وگو، یعنی آغاز سقوط، آغاز نابودی و شروع ناامیدی. عمیقاً معتقدم تنها راه بیرون رفتن از این مهلکه و ساخت خانه پدری، شنیدن و درک دیگران است.

به جای دوقطبی و جنگ، باید کنار هم بایستیم، با هم صحبت کنیم و یکدیگر را در آغوش بگیریم. برای ایران و برای اسلام.



نه به گفت‌وگو



وبای بسیار سختی در ذیحجه ۱۳۰۹ ه.ق. از بادکوبه آغاز گشت و روسیه را گرفت. گفته‌اند که از شهرهای روسیه دیگر چیزی باقی نگذاشت و در اوایل محرم ۱۳۱۰ در تهران شیوع یافت. در تهران هرگز چنین ناخوشی واقع نشده بود و کسی امید یک ساعت زنده ماندن نداشت. امین‌الضرب هراسناک می‌گفت: اگر کسی می‌مرد، هیچکس نبود او را بردارد، روی لنگه در بگذارد، ببرد یک جایی به خاک بسپارد. از نیمه دوم محرم تا اوایل صفر بیماری بر شدت خود افزود و به گفته برخی، روزی ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر می‌مردند.



امین مجیدی فرد

ارشد علوم اجتماعی، ۹۷

عضو اسبق شورای ناظر انجمن اسلامی دانشجویان

ما زنده‌ایم

نگاهی به جامعه از دیروز تا ساعتی بعد از کرونا

اعتمادالسلطنه به استناد اطبا نوشته: در شهر و اطراف شهر ۲۳۰۰۰ نفر مبتلا شده و تلف شدند. در قبرستان‌ها چنان مرده می‌چیدند که گویا پارچه سفیدی روی گورستان کشیده‌اند و برخی را قبل از مرگ و در حال اغما حمل می‌کردند. آنان که هنوز نمرده بودند حیران و سرگردان بر جای بودند و از بشره‌ی همه معلوم بود در میان بلا گرفتارند. مردم یکسره مایوس هستند از خودشان. حکام که رفته‌اند؛ اما مردم، الان با یک نفر هستید در کمال سلامتی سه ساعت بعد خبر می‌دهند وارد گور شد.^۱

همین چند روز پیش!

این ویروس عجیبه بچه‌ها! خیلی‌ها اصلاً علامتی نداشتن اما مردن. خواهشاً نیابید بیرون. همه‌مون داریم می‌میریم. آمار حداقل ۲۰ برابر چیزیه که اینا دارن اعلام می‌کنن. توی شمال می‌گن دیگه دکتری نمونه و همه‌شون گرفتن. قم هم هزار تا قبر مخفی درست کردن که همه رو بریزن داخلشون. نمیدونم آخرش چی می‌شه. نمیدونم اصلاً زنده می‌مونیم یا نه! ولی تو خونه بمونید. آخرش تموم می‌شیم.

همین الان

دارم خودم را می‌بینم ۱۳۲ سال پیش! پیراهن مشکی محرم پوشیده در خیابان‌های تهران می‌گردم؛ مضطرب از خبرهای منتشره از بلدی که ناگهان جوانی روبرویم نقش زمین می‌شود و تمام! نزدیکش نمی‌شوم. می‌دوم به سمت خانه، در چوبی را باز می‌کنم و مادرم را می‌بینم نگران و افسرده در گوشه‌ای نشسته و خیر مرگ بردارش را شنیده، در حالی که نمی‌تواند حتی برای خاکسپاری‌اش بیرون برود. چادر و روبند به سر می‌کند که پدرم وارد می‌شود و مانع می‌شود. می‌گوید خودش دیده که صد نفر وبازده را یکجا وارد قبر کردند.

از خواب بیدار می‌شوم! ۱۳۲ سال گذشته و این‌طور که «تصور» می‌کنیم، شرایط مشابه شده! اینستاگرام و تلگرام پر است از منابع آگاهی که خبر منتشر می‌کنند، راننده اسنپ نیز دیروز می‌گفت که خودش شنیده دروغ می‌گویند! در صف نانوایی کسی گفت که صنف خاصی را در حال فرار از شهر دیده‌اند و گرفته‌اند و صدایش را در نیابورده‌اند. البته دیگری گفت که این‌ها همه زیر سر خودشان است! و من فکر می‌کنم که دانستن این اخبار و انتشارش چقدر مسئولانه است و چه کمکی به حل بحران و جلوگیری از ابتلای دیگران به آن می‌کند؟ انگار همه در چاهی قرار گرفته‌ایم و تلاش می‌کنیم که دیگران را نیز به درون آن بکشیم؛ چاه مرگ! چاهی که به ما این پیام را می‌رساند که همه می‌میریم، همه دروغ می‌گویند، ما تنها و بی‌یار و یاور در این دنیا سرانجامی جز مرگ نداریم. در همین اندیشه‌ها تصاویر هنرنمایی پرستاران و پزشکان در بیمارستان‌ها دست به دست می‌شود و با لیخندی رد می‌شود؛ گویا عده‌ای هم خودجوش دست‌به‌کار شده‌اند برای ساخت اقلام موردنیاز به صورت خانگی و عده‌ای هم احساس مسئولیت کرده‌اند برای آگاه کردن جامعه نسبت به وضعیت بحران. البته عده‌ای هم دنیا و بحران‌هایش را به سخره می‌گیرند و کمک می‌کنند تا دیگران بخندند. همه این‌ها «ها» هستیم. مای در بحران، مای در میانه فاجعه.

چند روز بعد

روزهای قرنطینه و بحران گذشته است. خبر خوب این است که ما زنده‌ایم! زخمی شده‌ایم، اما زنده‌ایم و برپا. هیچ ملتی از پس بحران‌های این‌چنینی نابود نمی‌شود، ما هم نشده‌ایم! و حالا می‌توانیم به جامعه‌مان از بالاتر نگاه کنیم. لیوانی را تصور کنید، شکسته و ترک‌خورده، در گوشه‌ای کج شده و در شرف افتادن اما هنوز ایستاده! همین جامعه ماست. همین لیوان اگر از جنسی خاص باشد، اگر چند بار کش‌وقوسش دهید، در اصطلاح مهندسی می‌گویند خسته شده! شاید این جامعه در سال «تحسی ملی» -همین سال ۹۸ را می‌گوییم- و در پس کش‌وقوس و ویرانی‌های بسیار، خسته شده باشد. اما در کنار این خستگی، این جامعه هنوز ایستاده و آنچه در درون دارد به زمین نریخته و متلاشی نشده است! هنوز برپا و پویاست، در برابر سختی و بحران به گوشه‌ای نمی‌خزد و حرکت می‌کند و مهم‌تر آن‌که دیگران برایش مهم‌اند و هنوز به مرز خودپرستی‌های ویران‌کننده نزدیک نشده‌است. همین جامعه نشان داده که «خویش‌سازنده» است. یعنی بخش مهمی از آن دیگر منتظر نمی‌نشینند تا دولتی یا صاحب قدرتی بیاید برایش کاری بکند، ناامید از هر صاحب‌مقام، خود برمی‌خیزد و برای خودش و دیگران مفید عمل می‌کند. این‌ها همان نقاط امید هستند برای جامعه‌ای که زنده مانده.

دوباره ۱۳۲ سال پیش جلو چشمانم آمده؛ خیابان‌های تهران ساکت و آرام، همه خسته و رنجور، غمی در شهر پراکنده شده، اما صدای بالاکشیدن کرکره مغازه محل، اول صبح خیابان را پر می‌کند. انگار دوباره همه زنده می‌شوند. امید دوباره برگشته‌است، امید به این‌که ما زنده‌ایم. زنده بوده‌ایم و همچنان هم هستیم و خواهیم بود.

پ.ن: شاید خوش‌بینانه باشد، شاید خوش‌خیالی باشد که این‌گونه نگاه کنیم؛ اما شاید خوش‌بینی و خوش‌خیالی عامل حرکت شود، اما بدبینی و ارائه تصویر بن‌بست از آینده، قطعاً مانع حرکت خواهد شد! پس بیایید با آسودگی خوش‌خیال باشیم!

۱. ناطق، هما (۱۳۵۸). مصیبت وبا و بلای حکومت. نشر گستره. تهران.



نابودی یا نجات

هر روز دوقطبی جدید می‌سازیم؛ همیشه هم خودمان حقیق و طرف مقابل باطل، هر روزمان را (به استناد عبارت مشهوری که فکر می‌کنیم حدیث است)، عاشورا می‌دانیم و هر موقعیتی را کربلا، مشخصاً هم «خود حسین پنداریمان» همیشه در اوج است....

همیشه در حال مرزبندی و تعیین تکلیف برای آدم‌های اطرافمان هستیم؛ اگر بگویند مرگ بر آمریکا، می‌شوند «ملت حق جوی همیشه در صحنه» و اگر از روی پرچم آمریکا رد نشوند، بی شک «ستون پنجم دشمن» و «نفوذی» هستند؛ اگر هردوی این‌ها را با هم داشته باشند، هم احتمالاً منافق‌اند و خدا هدایتشان کند. برعکس این هم هست، طرف مقابل به محض ناراحتی برای سردار سلیمانی، محکوم می‌شود به مزدوری برای حکومت و جز فحش لایق چیزی نیست. احساس می‌کنم در دوران ما، حق مطلق و باطل مطلق، بی‌مفهوم است. آدم‌ها گاهی در کنار حق‌اند و گاهی اشتباه می‌کنند.

اگر من بتوانم خودم را جای ترامپ، جای محمد بن سلمان، جای

فرهنگ ما دوگانه‌ساز است. جهان را به دو نیم تقسیم کرده‌ایم؛ نیمی باطل علیه نیمی حق. فرهنگ دوگانه‌ای که یک سوی آن ذات مقدس حقیقت انسان‌وار و سوی دیگرش یزید و ترامپ و شیطان بدکار هستند. در این دوگانه، نیازی به حقیقتی که ورای این دوگانه ایستاده باشد، وجود ندارد.

نیازی به خدایی که از روح خود در همه‌ی انسان‌ها حتی یزید و ترامپ دمیده‌باشد، نیست. نیازی به خدایی که موسی پس از قتل غیرعمد به درگاه او تضرع کند، نیست. دو سرطیف، خدایان خیر و خدایان شر خودشان بلدند چگونه حسابشان را باهم تصفیه کنند. اما من پیرو محمدم. محمدی که شیطانش را نکشت، او را مسلمان کرد و عملش را این‌گونه توصیف کرد؛ که خدا مرا کمک کرد تا او را مسلمان کنم. خداوند به شیطان مهلت داد تا محمد مسلمانش کند، نه آن که ما تکه‌تکه‌اش کنیم. مرگ هیچ‌گاه نمی‌تواند آرزوی هیچ‌کدام از پیروان محمد برای هیچ‌کدام از شیاطین جهان باشد. آرزوی مرگ فقط در



حسنی مبارک، جای محمدرضای پهلوی، جای یزید یا جای هر کدام از اشقیای عالم تصور کنم، اگر بتوانم تصور کنم ممکن بود من در خانواده و کشور و محیط و با روحیات آن‌ها به دنیا آمده بودم و جای آن‌ها باشم، آن وقت دیگر برای مرگ آن‌ها نمی‌کوشم، برای نجاتشان می‌کوشم.

برای نجات خودم.

خودی که چند کیلومتری چند سال یا چند مدل روانی یا چند خانواده آن طرف‌تر به دنیا آمده است. آن وقت دیگر برای ویرانی نیمه‌ی باطل جهان ثنوی نمی‌کوشم، برای عمران سرتاسر جهان توحیدی می‌کوشم. برای کشتن نصفه‌ی بسیار بیش‌تر انسان‌های روی کره‌ی زمین که اهل باطل‌اند نمی‌کوشم، برای زنده کردن تمام انسان‌های حامل روح الهی می‌کوشم.

من فهمیده‌ام که دیگر هیچ‌گاه آرزوی نابودی کسی را نداشته باشم، چون دیگری، خود جدا افتاده‌ی من است و من قبل از قطع عضو، باید تلاش کنم تا خودم را از راه‌های عقلانی‌تر مداوا کنم. فهمیده‌ام هیچوقت نباید برای درمان سردرد، آرزوی قطع کردن سرم را داشته باشم. دیگری، خود من است؛ خودی که هر روز از او دورتر می‌شوم.

ای کاش به جای مرزبندی و فراهم کردن آتش توپخانه‌هایمان برای مقابله با هم، کمی هم یکدیگر را درک کنیم و با تحمل صحبت مخالفین، راهی برای تعامل انسانی و پیشرفت کشورمان به وجود آوریم.

دوگانگی است که معنا می‌یابد.

حتی اگر حسین باشی و در کربلا، تمام حق را در خود داشته باشی و تمام باطل هم مقابلت ایستاده باشند، باز هم در فرهنگ توحیدی‌ات، به دنبال مرگ دشمنان نیستی و در گودال قتلگاه هم، با سنگدل‌ترین اشقیای تاریخ، صحبت می‌کنی تا هدایتشان کنی یا به قاتلت توصیه می‌کنی که برای شقی‌تر نشدنش، تو را به قتل نرساند.

این‌که برای دیگران آرزوی مرگ و نابودی نداشته باشی، قطعاً با مبارزه با دشمنان، متفاوت است. پیرو علی، اگر وارد جنگی هم می‌شود، آغازگر جنگ نیست و قبل از هر جنگی، به روش‌های مختلف، برای گفت‌وگو و نمایان کردن حقیقت، تلاش کرده است. با دشمنی که برای نابودی‌ات تلاش می‌کند، باید جنگید، اما شاید در خیلی از مواقع نباید افتخار کرد. مثالش هم قطع عضو بیماران است. در عفونت‌های شدید، اگر عضو عفونی را قطع نکنیم، عفونت به همه‌ی بدن سرایت می‌کند و مرگ را به دنبال دارد، اما قطع عضو، علاوه بر درد و سختی، ناراحتی هم دارد. هیچ‌کسی را نمی‌شود دید که از قطع عضو خوشحال باشد و به آن افتخار کند. از طرف دیگر هم، قطع عضو و نابودی، آخرین مرحله است، همانطور که در مثل معروف عربی آمده است: «آخر الدّواء الکتی» یعنی آخرین راه درمان، داغ نهادن و نابودی است.

با این حال، ما هرروز به دنبال مرزبندی و دسته‌بندی آدم‌های عادی در گروه‌های دشمن و دوست هستیم، بدون صحبت و درک متقابل، هموطنان‌مان را هم به راحتی دشمن فرض می‌کنیم و دنبال رفتار قهرآمیز به عنوان اولین راه‌حل هستیم.





از ادای حق واجبی که در مال آن‌ها برای غیر دارندگان بود استنکاف کردند.^۸
رعایت عدالت بر همان مشهور خودش که هرچیز جای خویش دارد^۹ چه در زندگی فردی و چه در زندگی اجتماعی استواری زندگی را استدعا دارد و حکام چه خواهند و چه نخواهند مجبور به رعایت این اصل هستند ورنه یا باید دست به حیلت برند و یا چماق. چرا که یا باید همه را به یک چشم دید و وسیع اندیشید^{۱۰} تا همگان هر که می‌خواهند باشند در جامعه چنین احساس نکنند ناراحتی در حق ایشان شده است و خرسند باشند و یا اینکه دور خویش پبله‌ای از نزدیکان بسازد و آنچه دارد میان آنان بخوراند و بچشاند و آنگاه اگر مانده‌ای ته کاسه‌ای ماند لیسیدنش را به مردم واگذار کند. حتی بالاتر که بنگریم زمین و آسمان را هم حقتش باید ادا شود ورنه آن‌ها نیز به موقعش طغیان کنند و رعایت عدالت در ثمرات خویش نکنند و گاه بخیل شوند و گاه چنان دست و دلباز که دست و دلبازی‌اش نیز خرابی که البته همین طغیان ایشان عین عدالت باشد.

منابع:

- (۱) رحمن ۷
- (۲) مطالب السوول ج ۱ ص ۲۵۱
- (۳) غرالحکم ۱۶۵
- (۴) رعد ۱۱
- (۵) رجوع شود به کتاب «سنت‌های تاریخ در قرآن» سهدید صدر
- (۶) رجوع شود به کتاب «بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی» سهدید مطهری ص ۱۸۰ به بعد
- (۷) اسرا ۲۷۷۷۷۷
- (۸) معارج ۲۴
- (۹) نهج البلاغه صبحی صالح حکمت ۳۱۹
- (۱۰) نامه امیرالمومنین (ع) به مالک اشتر

جمله‌ای بسیار مشهور که بسیاری از ما در جاهای مختلف قطعاً یا دیده‌ایم یا شنیده‌ایم و یا خوانده‌ایم که منسوب به پیامبر خدا (ص) می‌باشد. قصد ورود به بحث سندی این جمله مشهور را نداریم و همین مقدار کفایت می‌کند که بدانیم صرفاً جمله‌ای مشهور نه حدیثی منتسب به پیامبر خدا (ص) لیکن به همین مناسبت کوتاه درباره اهمیت عدالت ترجمه‌ای آزاد از متون دینی را گزارش می‌کنیم.
خدای رحمان، جهان را بر میزانی خلق نمود^۱ و این اساس را عدل قرار داد^۲. یعنی شالوده هستی و آنچه در نظام هستی قرار دارد بر پایه عدل است و لاغیر و اگر غیر عدل باشد دیگر هستی پابرجا نخواهد بود و این نظام تکوین است که چنین است و تبع آن، آنچه در جهان تشریح و نظام فردی و اجتماعی در میان انسان‌ها نیز رخ می‌دهد، رکن اصلی پایداری‌اش به همین عدالت و عدل است^۳ که اگر نباشد نظامی دیگر نیست و افسار گسیختگی محض است و اگر هم پابرجا باشد یا عادت به آن بی‌عدالتی است که در اصل دیگر بیان شده است که تغییر در میان اقوام جز به خواست خود مردم نیست^۴ و این سنت الهی است که اراده و اختیار بشر را در حدی گذارده است که خود بر سرنوشت خویش حکم برانند و اگر دیگری مسلط بر او شد بدانند زیادش به خواست خود بوده و این یک قانون است که گریزی از آن نیست و پناهگاهی برای در امان ماندن از آن نیست که یافت شود و یا اینکه حیلت است که پایداری را به ارمغان آورده است که آن را هم اجلی معین دارد^۵ که سامان شایسته آدمیان به همین عدل است اما بهر روی بشر خاصیت و ویژگی بسیار دارد هم طالب قدرت است و میل به سرکشی دارد و هم طالب مساوات و آرامش و آن را در سایه چیزی جست و جو می‌کند و نامش به هر عرفی چیزی است لیک حقیقتش همان عدالت است. اسراف مذموم است و منهی چون از دایره تعادل خارج شدن است^۶ و کفه ترازو به جانب بدی‌ها سنگین کردن. اینجاست که اسراف کنندگان و حیف و میل کنندگان برادران شیطان هستند.^۷ چون



بیکار نشوید لطفاً

تاملی کوتاه درباره اما و اگرهای ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد

جاده بوشهر هدایت می‌شوید! در راه متوجه مسیر اشباهتان می‌شوید. آیا با خود می‌گویید حیف نیست این همه راه را آمدم ادامه ندهم؟! چون می‌خواهم فعلاً سربازی نروم. این بخش مخصوص آقایان است. در هر حال شتری است که در خانه هر پسری می‌خوابد. با خوب یا بد سربازی کاری ندارم، اما آیا فکر کردید که بعد از ارشد می‌خواهید چه کنید؟ بالاخره که باید سربازی را بروید. مگر آن‌که واقعا نخبه باشید و بتوانید در دوران ارشد عضو بنیاد نخبگان شوید و سربازی را بیچنانید.
پس چه کنیم؟ بهترین راه حل آن است که؛ حتماً از دانشجویان ارشد و دکتری و اساتید رشته خودتان راجع به این موضوع سوال کنید آن‌ها بهترین راهنما در این حوزه هستند.
در آخر اگر بخواهم در یک پاراگراف نظرم را به شما بگویم، این را می‌گویم که ارشد نخوانید مگر؛ این‌که واقعا دوست‌دار علم، تحقیق و پژوهش هستید، مگر آن‌که عشق معلمی و تدریس و استاد دانشگاه شدن را دارید، مگر مصمم به رفتن و ادامه تحصیل در خارج از کشور را دارید و یا واقعا ارشد برای شغل شما و یافتن مهارت در آن کار در آینده لازم باشد.
لطفاً به خودتان بیایید! صرف مدرک تحصیلی شما جذب بازار کار نمی‌شود. خیلی‌ها در این کره‌خاکی هستند که حتی مدرک آن کار را ندارند ولی به خاطر داشتن سواد، مهارت و علاقه در آن‌ها، به موفقیت‌های زیادی رسیده‌اند.
افرادی نظیر بیل گیتس، استیو جابز، توماس ادیسون، امین حیایی، لیلیا حاتمی، سام درخشانی و...
پس به خودتان بیایید و راجع به این موضوع بیش‌تر فکر کنید به فکر افزایش مهارت و سوادتان باشید نه سطح مدرکتان. در غیر این صورت به جمع ۲۳۰ هزار بیکار ارشد و دکتری خوانده کشور خواهید پیوست.
پس بیکار نشوید لطفاً!
منبع: <https://www.khabarfoori.com/>

خواندن ارشد یا نخواندن آن دوراهی است که هر دانشجویی در آن قرار می‌گیرد. ارشد بخونم یا نخونم؟ لیسانس یا فوق لیسانس؟ کارشناسی ارشد یا سربازی؟ این‌ها سوالاتی است که ذهن خیلی‌ها را به خود مشغول کرده است. در ادامه ماحصل پرس و جوها و مطالعاتم را برایتان بازگو می‌کنم.
در ابتدا این را بگویم که نمی‌توان برای همه یک نسخه پیچید گفت که همه بروید ارشد بخوانید یا نخوانید. خواندن ارشد مطلقاً خوب است و یا مطلقاً بد است. پاسخ این دوراهی بسته به رشته شما، شخصیت شما، جنسیت شما و... متفاوت است. اما می‌توان با بررسی دلایل و توجیهات رایج دانشجویان به یکسری نتایجی رسید.
ارشد می‌خوانم چون...
مدرک فوق لیسانس من را از دیگران در بازار کار متمایز می‌کند.
لطفاً از خواب بیدار شوید! امروز حتی بقالی سرکوجه ما هم ارشد دارد!
آن‌چه که باعث تمایز شما از دیگران می‌شود مهارت و سواد واقعی شماست نه سطح مدرک شما.
داشتن مدرک ارشد کلاس دارد!
دیگر خبری از با کلاس بودن دانشجو مقطع ارشد نیست. حالا فرض کنیم که باشد. آیا می‌ارزد دو سال از عمر طلایی‌مان را تنها به خاطر حرف و تصور دیگران و یا سلام گرم‌تر مدرک ندیده‌ها تباه کنیم؟
چون پدرم، مادرم، همسرم و... دوست دارند من مدرک ارشد داشته باشم.
قطعاً خانواده‌ها و عزیزان ما صلاح ما را می‌خواهند و دلسوز ما هستند اما ممکن است روش موفقیت آن‌ها دیگر جوابگو دوران ما و یا برای ما نباشد. نمی‌گویم اصلاً به حرفشان گوش ندهید ولی صرف این‌که آن‌ها دوست دارند، ارشد نخوانید.
چون حیف است این همه راه آمدم! بذار ارشد و دکتری را نیز بگیرم.
من نام این استدلال را می‌گذارم استدلال آنگوشتی! حیف، آن عمر طلایی شماست که بعد از آن که فهمیدیم مسیر اشتباه است به آن ادامه دهیم. بگذارید مثالی بزنم، فرض کنید شما می‌خواستید به مازندران بروید ولی جاده‌ای اشتباه را انتخاب می‌کنید و به

دوئل تلویزیونی انتخابات

اسما هادیزادگان

کارشناسی حقوق، ۹۶

دبیر اسبق سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان



تبدیل شد. احمدی‌نژاد اولین رئیس‌جمهور وقت در ایران بود که در یک مناظره انتخاباتی شرکت می‌کرد. مناظره میان سیاستمدار کهنه کار که نخست‌وزیر کابینه آیت الله خامنه‌ای، در دوران جنگ بود که به همین دلیل مشروعیت زیادی داشت و محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور سابق؛ میان مردم هیجان زیادی را به پا کرد. خیابان‌های تهران که در زمان مناظره از حضور مردم خلوت شده بودند، دوباره تا نیمه شب زیر بوق ماشین‌ها نمایش صحنه شور و هیجان طرفداران این دو نامزد بود. احمدی‌نژاد اما بدون رعایت چهارچوب‌های اولیه سیاست، با بی‌اخلاقی تمام در مناظره با موسوی، خاندان هاشمی و حلقه اول حامیان سرشناس میرحسین موسوی را اختلاس‌گر معرفی کرد و آن‌ها را بدون داشتن حق دفاع و یا ارائه سند مستند در دادگاه قانونی، در مقابل میلیون‌ها نفر متهم به اقدامات غیرقانونی کرد. وی به صورت مداوم و با کلام تاثیرگذاری موفقیت‌های کسب شده در دوره ریاست خود را در ذهن مردم تداعی کرد و با متهم کردن روسای جمهور سابق و اسبق ایران به نرمش در مقابل غرب، روی دستاوردهایی که برای برنامه هسته‌ای در دولتش رقم خورده بود تکیه کرد و روی مسائلی مانور داد که هیچکدام از روسای جمهور قبلی در آن‌ها سابقه ای نداشتند. هرچند حین مناظره موسوی، احمدی‌نژاد را دروغگو، خیال‌پرداز معرفی کرد. اما احمدی‌نژاد با ادعای تقلبی بودن مدرک دکترای همسر میرحسین موسوی، او را بی‌قانونی خواند. اما سکوت و پوزخند میرحسین موسوی در برابر اظهارات توأم با افشاگری رقیب انتخاباتی و اطمینان داشتن از اینکه پیروز انتخابات خودش است، مناظره نیکسون و کندی را ذهن تداعی می‌کرد.

نیکسون به پیروزی خود اطمینان کامل داشت، او سیاستمدار کهنه کاری بود که اقدامات شایسته‌ای را در سال‌های گذشته انجام داده بود بدین دلیل نسبت به کندی کاملاً بی‌اعتنایی نشان می‌داد. اما مردمی که هنوز کاندید خود را انتخاب نکرده بودند مسحور کلام کندی شده و نتیجه انتخابات به نفع او تمام شد. بعد از بیانات احمدی‌نژاد در مناظره جو افشاگری در تمام جناح‌ها رواج پیدا کرد. با این اوصاف می‌توان مناظرات انتخاباتی بیشتر از همه شبیه به یک دوئل دانست؛ که نامزد ها مقابل یک دیگر قرار می‌گیرند و این مناظره، یک طرف بازنده و حذف شوند و یک طرف پیروز را دارد. در این دوئل تلویزیونی که از خرداد پر حادثه سال ۸۸ به مهم‌ترین و جذاب‌ترین بخش انتخابات بدل شده، تمام حرف‌ها و حتی حرکات بدن را در پیروزی یا بازنده شدن، موثر قرار می‌دهد. در حالی که می‌بینیم یکی از دلایل پیروزی محمود احمدی‌نژاد در انتخابات دهم، یا به عبارتی برگ برنده او، افشاگری برای مردمی بود که از تغییر شرایط بعد جنگ و اختلاف طبقاتی زیاد و اشرافی‌گری و دگردیسی فکری که در پاره‌ای از نسل اول و نسل دوم انقلاب اسلامی وجود داشت، به تنگ آمده بودند؛ که به نوشتن نامش در برگه انتخابات منجر شد. در این شرایط تهران که مقام اول را در رای به میرحسین موسوی داشت زیر بار آتش اعتراضات کمر خم کرد، و جدی‌ترین چالش جمهوری اسلامی را از ابتدا انقلاب با مردم داشت. حتی برخی اصطلاحات خاص «جنبش سبز، خس‌وخاشاک، بگم بگم، فتنه» به ادبیات سیاسی کشور اضافه شد. هرچند آثار ظاهری این سال بلوا تمام شد اما هنوز بعد از گذشت یک دهه، در انتخابات ریاست جمهوری ۹۶، با وعده رفع حصر رای می‌آورند، گروه‌های مدنی از زندانیان سیاسی سال ۸۸ سخن می‌گویند، کرسی‌های دانشگاه از شیوه‌های صحیح اعتراض مدنی سخن می‌گویند، مردم ۹ دی به راهپیمایی می‌روند، طیف سیاسی اصلاحات حرف از آشتی ملی به میان می‌آورد و رهبرانقلاب هم در مناسبات گوناگون بر هشجاری ملت در برابر توطئه دشمنان سخن می‌گویند. سال ۸۸ متضمن اتفاقات جدیدی در کشور بود که آیندگان در کتاب‌های تاریخ خود خواهند خواند و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

زمانی که نام جمهوری اسلامی ایران به میان می‌آید؛ بی شک خون ارزشمند شهدای دهه ۵۰ برای به ثمر نشستن انقلاب ۵۷ در ذهن تداعی می‌شود. مردمی که هماهنگ با ایدئولوژی جمهوری اسلامی در طول پستی و بلندی‌های روزگار؛ از جنگ گرفته تا دوران سازندگی پسا جنگ؛ هماهنگ و همسو با نظام بودند و برای کاستی‌ها هیچ‌گاه روی به تقابل مستقیم نیاوردند. به گونه‌ای که نظام جمهوری اسلامی ایران همواره در کنار مفهوم مردم معنادار می‌شد. ده سال بعد از موج دوم خرداد ۷۷؛ که آغازگر مفهوم جدید اصلاحات در ذهن مردم بود، برگ جدیدی در تاریخ معاصر ایران رقم خورد. جامعه بشدت دو قطبی شده؛ صحنه مصاف اصول‌گرایان و اصلاحات بر سر کرسی ریاست خیابان پاستور بود. انتخابات ریاست جمهوری در هر نظامی؛ نمایشگر اقتدار ملی است، چرا که رای هر فرد در حقیقت رای به نظام آن کشور است و به منزله فریاد رسا ملت در برابر مخالفان آن نظام سیاسی است. در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸، جمهوری اسلامی موفق به کسب «بالترین نصاب مشارکت مردمی در انتخابات»، یعنی مشارکت چهل میلیون نفر در انتخابات شد. مشارکتی که پس از اردیبهشت ۵۸ بی‌سابقه تلقی می‌شد. این انتخابات یک پیروزی تاریخی برای نظام سیاسی ایران بود اما دیری نگذشت که به دلیل موضع‌گیری‌های رئیس‌جمهور منتخب؛ کاندیدها و برخی بزرگان انقلاب به حاشیه رانده شد.

روز ۲۱ خرداد، ساعت ۱۱ شب به وقت تهران میرحسین موسوی، در حالی که هنوز شمارش آرا در بعضی شعب به اتمام نرسیده بود، در پیامی خطاب به مردم، تصریح می‌کند که برنده قطعی انتخابات است. بدین ترتیب، کشور گرفتار فضای روانی خاصی پیش از اعلام نتایج انتخابات می‌شود. در روز ۲۲ خرداد، نتایج قطعی اعلام می‌شود که حاصل آن، پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات با بیش از ۲۴ میلیون رأی بود. همین اعلام پیروزی برای آغاز اعتراضات و جبهه‌گیری‌های مردم و نامزدهای ریاست جمهوری به نتیجه انتخابات و شروع تجمعات، کافی بود. بعدازظهر ۲۴ خرداد محمود احمدی‌نژاد در جشن پیروزی خود در میدان ولیعصر تهران، معترضان را خس‌وخاشاک نامید. این توهین، پایتخت را درگیر شدیدترین اعتراضات کرد و اولین صف‌آرایی مردم در برابر نظام شروع شد. مردم و نیروهای امنیتی هیجان زده در مقابل یکدیگر صف کشیدند، در این میان خوراک آشوب برای عده‌ای لاشخور سیاسی فراهم شد. چرا که با شروع مناظرات در شب‌های گذشته این صف‌آرایی شدت گرفته بود و حال به مرحله بلوا رسیده بود و عده‌ای از ثنوریسین‌ها نتیجه انتخابات را وابسته به آن‌ها می‌دانستند. اما به راستی مناظرات انتخاباتی با فضای تهییج یافته خرداد ۸۸ و پیروزی محمود احمدی‌نژاد مقابل نخست وزیر امام بی‌ارتباط بود؟

سال ۱۹۶۰- مناظره تاریخی میان ریچارد نیکسون و جان اف کندی نفر نخست مردی کارآزموده در عرصه سیاسی آمریکا بود که به مدت ۸ سال سمت معاون آیزنهاور را در کارنامه اش داشت. دومی یک سناتور جوان از ایالت ماساچوست که با سودای رسیدن به پست ریاست‌جمهوری توانسته بود نامزد مورد اجماع حزب دموکرات شود. هنگام پخش این مناظره، میلیون‌ها آمریکایی به قاب تلویزیون چشم دوخته بودند. تصاویر زنده تلویزیونی، مردم را به شدت مسحور کلام و شیوه رفتار کندی کرد و کلید کاخ سفید را به سناتور جوان سپرد. در این مناظره بسیاری از تحلیل‌گران سکوت و ظاهر رنجور نیکسون در برابر اظهارات جان اف کندی و حرارت کلامش را دلیل شکستش می‌دانند، کندی با سیمای آرام و خونسرد و صراحت کلامش توانست توده آمریکایی‌ها را با خود همراه کند.

در طی دوره‌های بعد، اضافه شدن تلویزیون به انتخابات ریاست جمهوری، نامزدها را در برابر چالش جدیدی برای جلب اعتماد مردم قرار داد. حال چهارشنبه ۱۳ خرداد ساعت ۱۰ شب به وقت تهران، مناظره تلویزیونی محمود احمدی‌نژاد و میرحسین موسوی به صورت زنده به نمایش درآمد و به یکی از رویدادهای مهم تاریخ ایران معاصر



کارشناسی علوم سیاسی، ۹۸
هانیه حسن زاده

می گرفتند.

قرآن مجید در آیات بسیاری به تفکر در آیات و نشانه‌های آسمان‌ها و ستارگان درخشان و اختلافات عجیبی که در اوضاع آن‌ها پدید می‌آید و نظام متقنی که بر آن‌ها حکومت می‌کند، دعوت می‌کند و به سیر در اقطار زمین و تدبیر در آثار گذشتگان و کنجکاوی در اوضاع و احوال ملل و جوامع بشری و قصص و تواریخ ایشان، اصرار تمام دارد و بدین ترتیب به تعلیم علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و فنون ادبی و بالاخره همه علوم که در دسترس فکر انسانی است و تعلم آن‌ها به نفع جهان بشری و سعادت بخش برای جامعه انسانی می‌باشد، دعوت می‌کند.

فهمیدن حقایق قرآن و تشخیص مقاصد آن، از راه بحث‌های علمی به دو صورت ممکن است: یکی این‌که ما در مسئله ای که قرآن معترض آن است، بحثی علمی و یا فلسفی را آغاز کنیم و همچنان دنبال کنیم تا حق مطلب برای مان روشن و ثابت شود، آن وقت بگوئیم: آیه هم همین را می‌گوید. این روش هر چند که مورد پسند بحث‌های علمی و نظری است، لکن قرآن آن را نمی‌پسندد

دوم این‌که برای فهم آن مسئله و تشخیص مقصود آن آیه، از نظایر آن آیه کمک گرفته، منظور از آیه مورد نظر را به دست آوریم (آنگاه اگر بگوئیم علم هم همین را می‌گوید عیبی ندارد) و این روشی است که می‌توان آن را تفسیر خواند.

حتی بسیاری از دانشمندان و حکما در تبیین و توضیح بسیاری از گزاره‌های دینی و قرآنی، از دستاوردهای علمی استفاده کرده اند که بارزترین نمونه آن، تبیین دقیق نظم موجود در عالم توسط علامه طباطبایی بود. ایشان به این منظور از دستاوردهای علمی کمک می‌گیرد تا برهان نظم را به خوبی آشکار سازد.

اما این روابط دو سویه و متقابل در مواردی هم دست‌خوش تعارضات و چالش‌های بسیار قرار گرفته و می‌گیرند و همیشه مسیر همواری را طی نکرده و نمی‌کنند. در این نوشته سعی بر بررسی خدمات و تاثیرات مثبتی بود که علم بر دین و دین بر علم داشته و دارد. این‌که تا کجا و چگونه، مرزهای این دو عنصر بر روی یکدیگر باز هستند و تا چه حد یارای خدمت به یکدیگر را دارند، به زیرکی و تلاش دانشمندان علوم طبیعی از یکسو و دانشمندان علوم و حیانی، عقلانی و دینی از سوی دیگر وابسته است که هر کدام به چه طریقی این دو عنصر را در خدمت هم به کار گرفته و در نهایت کدام یک می‌تواند عنصر پیشتازی باشد برای آن‌که خدمات بیشتری به رقیبش ارائه دهد. اما این رابطه دوسویه بین علم و دین همیشه محدود به خدمت یکی به دیگری نمی‌شود و بر اساس نظرات کارشناسان علوم دینی روابط بین این دو در چهار حوزه قابل بررسی است:

۱. استقلال و تمایز
۲. تعارض علم و دین
۳. تداخل علم و دین
۴. مکمل بودن علم و دین

که در هر حوزه به تفصیل، هم علم و هم دین از یکسو درچه‌های گوناگونی به روی یکدیگر می‌گشایند و از سوی دیگر در مواردی هم مرزهای خود را به روی یکدیگر می‌بندند.

منابع:

مقاله رابطه علم و دین از منظر علامه طباطبایی
سال بیست و سوم - شماره ۲۰۶ (ویژه فلسفه)
مصطفی اسلامی

بی شک از بدو ورود دین اسلام به ایران، تحولات سرشاری در ابعاد علمی جامعه رخ داده است. این تحولات و دگرگونی‌ها به قدری قوی و غنی بوده‌اند که به روشنی و با کمی تأمل می‌توان دریافت این پیشرفت‌ها و تغییرات سرآغاز حرکت و جهش ایران و ایرانی به سمت تمدنی تکامل یافته و پویا بوده‌اند. اما شاید نسبت دادن تمام ثمرات ارزنده علمی به وجود آمده در ایران، به بعد از ورود دین اسلام کمی غیرمنصفانه به نظر رسد چون اگر کمی وسعت دید خود را عمیق‌تر کنیم، می‌توانیم به توانایی‌های قابل ستایش ایرانیانی بنگریم که قرن‌ها قبل از ورود اسلام مورد توجه تمدن‌ها و امپراطوری‌های قدرتمند در دنیا بوده‌اند.

اما این توانایی‌ها و استعدادها سرشار نوابغ ایرانی بیش از پیش در فضایی که با رنگ و بوی اسلامی تلفیق شده بود، نمایان شد و نقطه‌ای اوج این شکوفایی به گفته مورخان در سده‌های چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری بوده است.

در این قرون چهره‌های برجسته‌ای پا به عرصه علم نهادند و فنون نوینی وارد این عرصه مقدس کرده‌اند. از طرفی اهتمام سلسله‌های ایرانی حاضر در مسند حاکمیت به علم‌آوری و علم‌آموزی هم در این درخشش بسیار مثمر ثمر بوده است.

از مهم‌ترین دستاوردهایی که دین اسلام برای بعد علمی جامعه داشته است، در قالب معارف اسلامی، فلسفه، ریاضیات و نجوم، پزشکی و داروسازی، تاریخ و جغرافیا، ادبیات، فیزیک و شیمی جلوه‌گر شد و در هر حوزه افراد مستعد و کوشایی، آن‌چنان شایستگی‌های خود را به نمایش گذاشته و خدمات علمی آن‌ها هم به قدری از لحاظ کیفی و کمی قوی و مستحکم بوده که تا قرن‌های نزدیک بعد از آن قرون و دورتر از آن، تا به امروز شالوده و اساس بسیاری از علوم هستند که گذشتگان و نیاکان ما در آن‌ها تحصیل کرده و ما نیز اکنون در آن‌ها تحصیل می‌کنیم.

اما این علوم تنها به محدوده مشرق زمین بسنده نکردند و مرزهای جغرافیایی را در نور دیدند؛ به طوری که آثار علمی موجود در جهان اسلام، در مغرب زمین به زبان‌های بسیاری ترجمه گردیده‌اند و اندیشمندان و متفکران غربی تا قرون متمادی تحت تاثیر اندیشه‌ها و دستاوردهای دانشمندان ایرانی و مسلمان، نوشته‌ها و تفکرات خود را جهت می‌دادند و حتی در مقام آموزش نیز از این منابع الهام



خوبشترت شناسی

معلوم شد که هر که نفس خود را نداند خدای را نداند و از حیات آن نشأه بی بهره است.^۱

و همین آگاهی نداشتن به خود است که اگر حتی آدمی دانشمند باشد باز هم دل آن‌ها غافل می‌باشد و گرو در او هام و خیالات پر زرق و برق این دنیایی داده و تا نتواند چون خود را بشناسد از این حصار سخت جهل بیرون نتوانند بیایند و در ظلمت همیشگی بمانند.

با پذیرش این اصل که جهان حاصل صُدفه نبوده و بر اساس روابط علی و معلولی شکل و نظم گرفته است و هر آنچه رخ می‌دهد بر اساس اتفاق نیست و گزافه را راهی در آن نیست و هر آنچه از حوادث در این دنیا رخ می‌دهد در پس آن غایتی نهفته است و در این دنیا همه چیز در حال حرکت است و آن هم حرکتی هدمندانه که سیر تکاملی دارد و رو به سوی قهقرا ندارد.

این‌ها را اگر آدمی درک کند و بداند و تضادهای درونی یا کشمکش‌ها را کنار بگذارد، می‌تواند خود را معطوف خود سازد و معنای زندگی را دریابد.

آدمی بعد از شناخت آنچه «خود» نام دارد می‌یابد که باید بیابد. این آدمی هر لحظه در حال تغییر است و می‌تواند که باید بتواند سوار بر این ویژگی‌ها شده و بسازد آنچه از ویژگی‌های انسانی را که می‌تواند. این انسان در این دنیا ساختنی است. لیک قبلش باید یافت که این انسان چیست؟ و چگونه باید چنین صیرورتی بر تن این ماده پوشاند تا آدمی بشود؟

به عنوان سخن آخر کلامی را از حضرت امیرالمومنین (ع) به نقل از مرحوم علامه طباطبایی می‌آوریم: «ای بندگان خدا! دنیا با ماندگان همان خواهد کرد که با گذشتگان... پس هرکس نفس خویش را به غیر خویش مشغول ساخت در تاریکی‌ها سرگردان خواهد گشت و در وادی هلاکت در خواهد افتاد و شیاطین باطن در سرکشی وی فزونگی کنند و اعمال قبیح وی را در نظرش بیارینند. پس سبقت‌گیرندگان به نیکی‌ها بهشت را در پیش روی دارند و عقب‌ماندگان (مفرطین) دوزخ را... گویی صیحه قیامت در رسیده و قیامت شما را در گرفته و برای داوری دقیق حضور یافته در حالی که همه خیالات واهی از شما دور شده‌اند و اسباب و علل پنداری نابود گشته و حقایق به کرسی ثبوت و تحقق نشستند...»^۸

- منابع:
- ۱- بقره ۲۵۵
 - ۲- انفال ۲۴
 - ۳- بررسی نظریات حیات و تکامل. ص ۳
 - ۴- (ترجمه المیزان ج ۲ ص ۵۰۰-۵۰۱)
 - ۵- حشر ۱۹
 - ۶- (نهایه الحکمه ص ۱۸۶-۱۸۷، شرح رساله المشاعر ص ۱۰)
 - ۷- (رساله سه اصل. ص ۱۶)
 - ۸- (انسان از آغاز تا انجام ص ۶۲-۶۳)

از مهم‌ترین سوالاتی که در ذهن همگان خلجان می‌دهد و فکرها درگیر خود کرده‌است، همین است که این زندگی یعنی چه؟ نهایت این زندگی چیست؟ و چه خواهد شد و برای چه اصلاً به این دنیا آمدم و رنج این دنیایی ارزش تحمل دارد یا خیر؟

این مساله در میان فلاسفه هم مورد مناقشات بسیاری بوده و هر فیلسوفی با توجه به مبانی خاص خود در پی پاسخ این سوالات بوده‌است. در این نوشتار به موضوع خودآگاهی و شناخت نفس که ارتباط مهمی با سوالات طرح شده دارد پرداخته می‌شود.

قبل از پرداختن به موضوع خودآگاهی باید یک بحث مهم روشن شود و آن هم مساله تعریف حیات است. آنطور که همه درک می‌کنیم مفهوم حیات امری بدیهی است؛ اما در تعریف همین امر بدیهی اختلاف بسیار بوده است.

این واژه اسم مصدر از ریشه (ح ی ی) و به معنای زندگانی و زنده شدن است که در مقابل آن موت و ممات (مردن) به کار می‌رود. در قرآن کریم این واژه کاربرد بسیاری دارد و بارها در قرآن به کار رفته است.

این واژه در قرآن، هم به همه موجودات زنده و هم به خدای متعال نسبت داده شده‌است.^۱ گاهی هم از ایمان به عنوان یک عامل حیات‌بخش تعبیر شده است.^۲

برخی متفکران غربی مانند کرو، حیات را معادل تولید مثل در نظر گرفته‌اند^۳ و برخی دیگر مانند اوپارین معتقدند: «زندگی به منزله شکل جدیدی از حرکت ماده پدید آمده و حیات ماهیتی دارد، اما خواصش محدود به خواص ماده به صورت خاص نمی‌باشد».

علامه طباطبایی ذیل آیه ۲۵۵ سوره بقره حیات دنیوی را منشا علم و اراده می‌داند.^۴

اما در آیه ۶۴ سوره مبارکه عنکبوت زندگی این دنیایی در مقابل زندگی اخروی قرار داده شده است و حیات حقیقی در زندگی اخروی منحصر شده است. چرا که زندگی این دنیایی با همه آن‌چه در آن هست چیزی جز اوهام نیست و آدمی سرگرم و مشغول به همین نظم و نظام تخیلی شده و همه چیز را ابدی در نظر گرفته است؛ برخلاف زندگی اخروی که حیات حقیقی است و بقا و جاودانگی منحصر در آن است.

پس از این مقدمه باید بیان کنیم که یکی از عوامل در شناخت هدف زندگی و درک درست رنج‌ها و مشکلات و یافتن معنای زندگی، آگاهی نسبت به خود است و تا خود را نشناختیم راه ترکستان پیش گرفته‌ایم.

علم داشتن و آگاهی از مصادیق بسیار مهم معناداری زندگی است؛ به گونه‌ای که هم در آیات قرآن به آن اشاره شده است^۵ و هم در میان فلاسفه مطرح بوده است.^۶

اما خود فراموشی شاید یکی از مهم‌ترین علل بی‌معنایی در زندگی باشد و باعث از بین رفتن امید به زندگی باشد و سایه پوچی را بر سر زندگی پهن می‌کند.

ملاصدرا کسی را که معرفت به خود ندارد و دچار خودفراموشی شده است را اصلاً شایسته وجود داشتن نمی‌داند و می‌گوید: «پس آنکه معرفت ندارد نفسش وجود ندارد، زیرا که وجود عین نفس عین نور و حضور و شعور است. پس از این مقدمات



روزهای پایانی اسفند و ابتدای فروردین برای جماعتی که به دانشگاه رفت و آمد دارند، پرسوال و تناقض بود. این که غول بی شاخ و دم کرونا با درس و کلاس‌هایشان چه می‌کند یا برگزاری آزمون‌های سازمان سنجش به چه روزی منتقل خواهد شد؟ خیلی‌ها چند روزی به این فکر می‌کردند که برای آزمون درس بخوانند یا قرار است قبل از آن بمیرند. البته این سوال برای همه‌ی کارها پرسیده می‌شود، حتی مادرها هم چند روزی در بیگاری کشیدن از اعضای خانواده برای انجام امر بیهوده‌ی خانه‌تکانی دچار تعلل شدند، اما برخلاف قشر دانشجوی، همت‌شان مضاعف شد که حتی اگر قرار بر مردن هم باشد، باید با خانه‌ی تمیز بمیریم.

دانشگاه تعطیل بود

کرونا اثر خاصی بر خانه‌تکانی و شست‌وشوی قبل از عید نداشت اما انگار تأثیرش بر نهاد علم، متفاوت است. نه تنها مراکز را تعطیل کرده بلکه مریضی‌های قدیمی آن را هم تشدید کرده و این بار به رخ می‌کشاند. واکنش‌ها در برابر تعطیلی دانشگاه، با تقریب خوبی یکسان دیده شد و همگی از این اتفاق شاد شدند. دانشجوی خوشحال از این که مجبور نیست هشت صبح در کلاسی بنشیند که هیچ بازدهی ندارد و چند روزی از دیدن بعضی اساتیدش راحت است. اساتیدی که نه خوب درس می‌دهند و نه حتی خوب دغدغه و نگرانی‌های دانشجوی مقابلشان را می‌فهمند. استاد؛ اما ظاهراً شادی‌اش مضاعف است، روزی صدهزار مرتبه خدا را شکر می‌کند که نیازی به سر و کله زدن با دانشجوی کم‌خردش را ندارد، به تحقیقات و مقاله‌های عقب مانده‌اش می‌رسد، یا بدون دغدغه به زندگی و همسر و فرزندش.

استاد تغییر ناپذیر

همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد یک جای کار می‌لنگد، البته قبل از این‌ها هم شواهد زیادی از این مشکل دیده می‌شد اما هیچ وقت نمی‌توانستیم مثل حالا، این‌طور واضح، فاجعه را درک کنیم. در رابطه‌ی بین استاد، دانشجو و علم، مشکلاتی پیدا شده است که روند واقعی انتقال علم از استاد به دانشجو را مختل کرده و فقط ظاهری ناموزون برایش به جا گذاشته است. شواهد زیادی برای اثبات این اختلال وجود دارد که هر دانشجویی با توجه به مشکلات خود و اطرافیانش می‌تواند به راحتی آن‌ها را بیان کند. راحت‌ترین‌اش حضور اجباری در کلاس‌هایی است که استادش توان ارائه درس را ندارد، اما به وسیله‌ی اجبار حضور و غیاب الکترونیکی و حذف خودکار، کلاس‌اش را پر می‌کند و از طرف دیگر با متوسل شدن به امتحانات چالشی و پرتکرار، دانشجویاش را که نمی‌فهمد چه چیزی در کلاس تدریس شده، مجبور به حفظ جزوه می‌کند و جوان بیچاره هم ترم‌ها را با صورت سرخ شده از سیلی به پایان می‌رساند. شاید اگر دانشجوی سال اول باشید، با خودتان بگویید می‌شود اعتراض کرد و یا با نمره‌ی پایین ارزشیابی اساتید، استاد را تغییر داد. اما اگر فقط یک ترم دیگر صبر کنید، می‌بینید که هیچ کاری نمی‌توان کرد. انگار آیه‌ی «لا تبدیل لخلق الله» در مورد اعضای هیئت علمی دانشگاه نازل شده است.

بازار دانشگاه

مشکلات آنقدر زیاداند که شمردن آن‌ها از حوصله و حدود متن خارج است اما شاید جدیدترین‌اش بازار داغ فعالیت مجازی دروس باشد. صفحات اینستاگرامی که برای آزمون دوره‌های غیرحضور و اجباری دروس عمومی تبلیغ می‌کنند. کافیسست در اینستاگرام سرچ کنید «آزمون نهاد»، به راحتی می‌توانید با پرداخت هزینه‌ای در حد ده هزار تومان، گواهینامه‌ی شرکت در دوره‌ی چندین ساعته‌ی هر یک از دروس عمومی را با معدل بیست دریافت کنید. می‌توانید با افتخار نمره‌ی بیست را به استاد عمومی‌ای که تصور می‌کند حضور شما در دوره‌ی بی‌معنی مجازی، می‌تواند شما را متحول کند و دانش خاصی به شما تزریق می‌کند، نشان دهید و حداقل دو نمره از نمره‌ی کل ترم را دریافت کنید.

البته بخش بزرگی از مشکل، متوجه خود دانشجویست. دانشجویی که علاقه یا انگیزه‌ای برای ادامه تحصیل ندارد و به جبر جامعه برای داشتن مدرک، مشغول تحصیل است، پس هر طور که می‌تواند فعالیت علمی‌اش را کم و تمام دانشگاه را در حد گرفتن نمرات قبولی خلاصه می‌کند. اما غیر از این مشکل، مشکلات بیشتر و بزرگ‌تری نیز دیده می‌شوند که قشر دانشجوی، به عنوان قربانی آن‌ها شناخته می‌شود. نحوه‌ی تعامل استاد و دانشجو به عنوان دو شخص از دو طبقه‌ی اجتماعی کاملاً متفاوت و یا حتی دو دشمن. وجود دروس بیهوده‌ای که فقط برای پر شدن تعداد واحدهای درسی باید گذرانده شوند و مهم‌تر از آن کلاس‌های اجباری که بعضاً بی‌فایده هستند و با هزار تهدید آموزشی، پر می‌شوند.

سرطان دانشگاه

حالا کرونا دانشگاه را به تعطیلی کشانده تا اهالی دانشگاه به ویروس مبتلا نشوند اما سرطان دانشگاه بیشتر از قبل دیده می‌شوند. هر کسی در به وجود آمدن این سرطان نقشی دارد. سرطانی که برای درمان آن نیاز به هزینه‌های جدی مادی و معنوی است.

این روزها با مجازی شدن دانشگاه، هیچ مشکلی به وجود نیامده، تقریباً اکثر افراد چه از قشر دانشجوی و چه اساتید از آن راضی‌اند. استاد با لباس ورزشی در ماشین می‌نشیند و بدون دغدغه فیلم تدریس‌اش را ضبط می‌کند. دانشجو هم اگر خیلی جدی باشد، فیلم را با دور تند نگاه می‌کند و جزوه را ورق می‌زند. اگر هم درسخوان نباشد، فقط منتظر جزوه می‌نشیند و با حفظ آن و بدون عذاب کشیدن از حضور در کلاس، امتحان می‌دهد و به راحتی نمره‌ی قبولی را کسب می‌کند. چه بسا برای کلاس‌های آنلاین نیز بازاری مثل دوره‌های اجباری عمومی به وجود بیاید و در ازای حضور مجازی در کلاس، هزینه‌ای پرداخت شود.

مشکل امروز دانشگاه کرونا نیست، دانشگاه سرطان دارد و بسیار بدحال است.

دانشگاهی که با تعطیلی و ادامه‌ی تدریس مجازی‌اش هیچ تفاوتی در نتیجه نداشته باشد، نشان دهنده‌ی آن است که علمی تولید نمی‌کرده و یا لاقط میزان تولید علم آن بسیار کم بوده است. ما تعطیل نشدیم، احتمالاً از قبل تعطیل بودیم.

رضا رزاقی

کارشناسی شیمی، ۹۶

دبیر اسبق انجمن اسلامی دانشجویان





امین مجیدی فرد

ارشد علوم اجتماعی، ۹۷

عضو اسبق شورای ناظر انجمن اسلامی دانشجویان

مکان یابی

امید

در جامعه امروز ایران امید را در کجا می توان پیدا کرد؟

۶ در آمد؛ سؤال اصلی کجاست؟

امروزه در این سو و آن سو، امید و ناامیدی به عنوان یک مسئله شناخته می شوند. مسئله شناختن امید و ناامیدی از آن رو است که جامعه میزانی از عدم تعادل را در وضعیت نگرش خود نسبت به آینده و همچنین احتمال بهبود شرایط حاضر احساس می کند و همین احساس سبب می شود که وضعیت امید یا ناامیدی بحرانی پنداشته شود. اما هر سؤال، خود می تواند جهت دهنده پاسخ و نگاه به موضوع باشد. آنچه امروز بیشتر شنیده می شود این سؤال است که: «امید وجود دارد یا خیر؟» و یا «چرا ناامیدی گسترش یافته است؟» بنظر می رسد که این سؤال خود رهزن است. اگر بخواهیم سؤالی راه گشایتر و مثمرتر برای جامعه بپرسیم باید بگوییم که «امید در کجاست؟» زیستن و زنده بودن در خود، حد لازمی از امید را دارد. آدمی بدون امید نشان چندانی از زنده بودن ندارد و جامعه بدون آن از حرکت می ایستد. پس پرسش مسؤله آن است که کجا می توانیم امید را ببینیم و یا امید در کجا پنهان شده و یا از چشم دور مانده است؟ پس شاید بتوان هدف را «مکان یابی امید» دانست!

۱) «امید در جامعه وجود ندارد»، «ناامیدی گسترش یافته است»، «مردم را نباید ناامید کرد» و از همه مهم تر «باید امید را به جامعه تزریق کرد» همه این نقل قول ها در ذیل یک گفتمان قرار می گیرند که دو ویژگی مشخص دارد؛ اول این که امید در آن به مثابه یک «چیز» در نظر گرفته می شود که قابلیت تزریق به جامعه دارد و در مقابلش ناامیدی نیز می تواند با دکمه ای از بدن جامعه خارج شود یا به آن وارد شود! دومین ویژگی این گفتمان آن است که جامعه در آن منفعل و بی تحرک است. جامعه هیچ عاملیتی در مواجهه با قدرت سیاسی یا هر نیروی دیگر حاکم، ندارد و منتظر امیدوار ساختن یا ناامید کردن خود از سوی دیگران است. حال آنکه واقعیت صورت دیگری نیز می تواند داشته باشد؛ هر جامعه تا حدی خود، هم سازنده جهانی است که در آن قرار گرفته و می تواند چهارچوب های صلب اطراف خود را تغییر دهد. بنابراین افراد می توانند به صورتی جمعی در امید یا ناامیدی خویش تأثیرگذار باشند و وضعیت خود را شکل دهند و یا در برابر اعمال سلطه دیگری مقاومت کنند. یکی از مهم ترین بسترهای سلطه و مقاومت توأمان، فضا است!

۲) شاید از همان روزی که انسان خود را در مکانی به اسم شهر یافت، کشمکش دائمی میان سیاست و قدرت سیاسی با جامعه برقرار بود بر سر شهر و فضا و مکان هایی که در آن زندگی جریان دارد. در باب اثرگذاری سیاست بر فضا می توان گفت که امروزه سیاست است که خانه ها، خیابان ها و شهرهایی را که در آن زندگی می کنیم شکل می دهد و فضاها و مکان هایی را که در آن ها زندگی خود را می گذرانیم، تعریف می کند. از مرزهای ملی تا فنس های جداکننده؛ از خصوصی سازی زمین تا محرومیت و اخراج افراد تحت تعقیب؛ سؤالات مربوط به مکان و فضا، مانند اینکه چه کسی می تواند در کجا باشد و چه کاری می تواند در آنجا انجام دهد، در قلب مهم ترین مباحث سیاسی زمانه ما قرار دارد. اما از سویی دیگر فضاها به عنوان بسترهایی برای مقاومت معنا پیدا می کنند. فضاها همانطور که عامل طرد و حذف می شوند، به ابزاری برای ابراز وجود، مقاومت و گسترش توانایی ها برای پردشدگان نیز تبدیل می شوند. افراد عادی به وسیله اعمال خود به فضاهای شهری معنا می بخشند و فهم جامعه از فضا را تغییر می دهند. این وجه استفاده از فضا در سال های گذشته نمونه هایی داشته است. نقشی که میدان تحریر در هویت بخشی به انقلاب مصر و تأثیر آن به عنوان عامل گردآورنده معترضان داشته و یا اشغال فضا در پارک گزی و میدان تقسیم ترکیه در جهت اعتراض به دولت و بیان مطالبات سیاسی، نمونه هایی از معنابخشی فضا به مثابه ابزار مقاومت در برابر سلطه است.

۳) در عصر عسرت و زمانه هجوم تنگناهای مختلف، جوامع را چندان توانایی انقلاب و حرکت های جمعی همراه با خشونت و یا مبارزات مستقیم سیاسی

نیست. در این زمانه ها جنبش های اجتماعی کمتر حالتی سازمان یافته پیدا می کنند و از همین رو کمتر فضا به عنوان بستری برای مقاومت همراه با خشونت و یا ابراز مخالفت عمومی استفاده می شود و نوعی از ناجنبش های اجتماعی شکل می گیرد. اینجاست که مقاومت و فضا در شکلی دیگر هم دست می شوند. این شکل از مقاومت را می توان با مفاهیم «هنر حضور» آصف بیات و «هنر بودن در بین» میشل دوسرتو توضیح داد. از دیدگاه بیات «هنر حضور» عبارت است از جسارت و خلاقیت برای ابراز اراده جمعی به رغم همه محدودیت ها، دور زدن ممنوعیت ها، بهره بردن از آنچه در دسترس است و کشف فضاهای جدیدی که در آن ها افراد شنیده شوند، دیده شوند، احساس شوند و مطالبات شان محقق شود. هنر حضور لحظه ای اساسی در ناجنبش ها و در زندگی همچون سیاست است. میشل دوسرتو هم مفهومی مشابه را به کار می برد. از دیدگاه دوسرتو «هنر بودن در بین» هنر فرهنگ عامه است؛ این هنرها حرکت های بی مکان و پراکنده ای هستند که توجه کسی را جلب نمی کنند و می توانند در سازمان استعمارکننده خود پنهان شوند. در بهره گیری از این هنر چریک ها فضای خاص خودشان را درون مکان های تحت تسلط قدرت حاکم ایجاد کرده و معانی مورد نظرشان را به زبان آن ها منتقل می کنند. آن ها در حقیقت درون نظام تحمیلی، خلاقیت خود را شکل می دهند. بنا بر این مقاومت از طریق فضا و در جریان زندگی روزمره مردم عادی به شکلی تدریجی و بدون خشونت، برای تحمیل خواست ها به نیروهای استثمارکننده شکل می گیرد و گسترش می یابد.

۴) به سؤال اصلی بازمی گردیم: امید در کجاست؟ شاید پاسخ این سؤال را بتوان در خیابان جستجو کرد! امید دقیقاً در لحظه لحظه گام برداشتن شهروندانی است که در زندگی روزمره خود فضاهای اطراف خود را معنا می دهند و اشغال می کنند و بی سروصدا آنچه می پسندند را بر فضا و پس از آن بر قدرت حاکم تحمیل می کنند. امید در همان «هنر حضور»ی است که انسان های معمولی، خود به کار می برند و یا همان «هنر بودن»ی است که در خیابان ها به ظهور می رسانند. برای لمس بیشتر این نقاط امیدبخش زیست امروز ایرانی، می توانید به سبک زندگی های متفاوت و متنوعی نگاه کنید که بر خلاف آنچه از سوی قدرت سیاسی بیان و اعمال می شود در خیابان حاضرند؛ یا می توان به بی توجهی های عامدانه ای توجه کرد که برای رسیدن به آنچه می پسندند با تکرار هر روزه، هر مانعی را خسته می کنند. این سبک های متفاوت و این تکرار در مقاومت های روزمره با حضور خیابانی و اشغال فضاهای زندگی روزمره و حرکت های فردی که به صورتی جمعی نمایش داده می شود، خود را بر هر آنچه قصد تسلط بر تمام ساحات زندگی جمعی و فردی جامعه را دارد، تحمیل می کند. در همین راستا، ساختارهای جدیدی خلق می شود که جامعه بنیان ساخت و شکل گیری آنان است و به تدریج ساختارهای سخت و صلب تاریخی و سیاسی را متحول می کند. تحولی که در ۳۰ سال اخیر جامعه ایران شاهدش بوده و سرکوب کنندگان پیشین را نیز به تدریج با خود همراه کرده و نشان داده که «هر آنچه سخت و استوار است دود می شود و به هوا می شود.»^۴

یادداشت ها:

۱. بیات، آصف (۱۳۹۳). سیاست های خیابانی: جنبش تهی دستان در ایران. ترجمه سیداسدالله نبوی چاشمی. انتشارات پردیس دانش.
۲. بیات، آصف. (۱۳۹۰). زندگی همچون سیاست. ترجمه فاطمه صادقی. نشر اینترنتی.
۳. کاظمی، عباس. (۱۳۹۲). پرسه زنی و زندگی روزمره ایرانی. انتشارات فرهنگ جاوید.
۴. جمله ای از کارل مارکس در مانیفست کمونیست



بعد از حدود دو سال وقفه به مناسبت شروع سال تحصیلی نمایشگاهی جهت آشنایی دانشجویان نووارد با تشکلهای و سازمانهای دانشجویی تشکیل شد که انجمن اسلامی نیز در این نمایشگاه حضور داشت، دانشجویان بازدیدکننده از غرفه انجمن در اولین برخورد خود با غرفه با یک سوال محوری رو به رو میشدند، «خودت رو هفت سال دیگه کجا میبینی؟»

در زیر گزارش تصویری از غرفه انجمن اسلامی را مشاهده میفرمایید



کاریکاتورهای برگزیده



امیر حسین اکبری
دبیر اسبق واحد اجرایی انجمن اسلامی



گرچه بر سپهریان خنجم نیادست ولی با چو حکیم که تا سر زود جان ندیم

ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هکات

شماره ۷۴ - مهرماه ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد
دارای مجوز به شماره ۹۸۳۷۰۲ از کمیته ناظر بر نشریات دانشگاه فردوسی مشهد
مدیر مسئول: امیر حسین حسن پور

سردبیر: نرگس هلالی

دبیر تحریریه: سیده زهرا محدث حسینی

طراحان نشریه: محمدرضا عزیززی، زهرا رزقی، نرگس هلالی، زهرا صابریان

صفحه آرا: محمدرضا عزیززی، نرگس هلالی

ویراستار: جمعی از ویراستاران، زهرا نیازمند

هیئت تحریریه:

امیر حسین اکبری، سمانه جمعه پور، محمد جولایی شکیب، امیر حسین حسن پور، صالحه راهداری، فاطمه رجائیان رضا رزاقی، فاطمه رسولی، محمد صابریان، معصومه صفدری، سیدمحمد صالح قائمی راد، سیده زهرا محدث حسینی، سیدعلی میرزائی، احمد یوسفی، فاطمه لحاظی، نیلوفر قربانی